



## تئاتر برای همگان *Theatres for every body*

در قرن هجدهم، در حومه شهر لندن تئاترهایی ساخته شدند. بث (Bath) و بریستول (Bristol) از نخستین شهرهای حاشیه لندن بودند که صاحب تئاتر شدند. پس از آنها حتی در شهرهای کوچکتر هم تئاتر ساخته شد. این ساختمان‌های جدید همواره مورد استقبال تمام اهالی قرار می‌گرفت. برخی بر این عقیده بودند که تئاتر چیز خوبی نیست و موجب اتلاف وقت است. در اواسط قرن هجدهم عده‌ای از اشراف لندن چند ماهی را در شهر بث می‌گذراندند. آنها آب‌های گرم معدنی می‌نوشیدند، به کنسرت می‌رفتند، در خیابان‌های نوساز قدم می‌زدند و با دوستان خود به شایعه‌پراکنی مشغول می‌شدند. چون آنها به هنگام غروب در لندن عادت به رفتن تئاتر داشتند. طبیعتاً در آنجا نیز تئاتری ساخته شد.

بندر بریستول که در نزدیکی شهر بث قرار دارد، در ابتدا برای فرستادن مهمترین کشتی‌های انگلیسی که به آمریکا می‌رفتند مورد بهره‌برداری قرار گرفت. اولین تئاتر بریستول در سال ۱۷۲۹ ساخته شد و در سال ۱۷۶۴ عده‌ای از تجار تصمیم گرفتند تئاتری نظیر تئاتر دروری لین (Drury Lane) در لندن، احداث کنند. آنها معتقد بودند که برای ساختمان تئاتر به دو هزار پوند نیاز دارند. بنابراین چهل سهم پنجاه پوندی فروختند. ولی همانند خیلی از تئاترهای دیگر این نیز بالاتر از تصور اولیه آنها خرج برداشت.

باید آقدر سهم فروخته می‌شد که سه هزار و پانصد پوند فراهم گردد. آنهایی که دارای سهم بودند، بلیط‌های نقره‌ای گرفتند که بدین معنی بود که آنها حق داشتند به هر برنامه‌ای که می‌خواستند بروند و پول بابت آن پرداخت نکنند. تئاتر رویال در بریستول مهم‌ترین تئاتر آنجاست و تالار آن هنوز به همان شکل قرن هجدهم باقیست.

بلیط‌های این تئاتر بقدری گران بود که بعضی اوقات تماشاگران برای آنکه نصف بهای آن را بپردازند از نیمه نمایش وارد سالن می‌شدند. داستان این نمایش‌ها معمولاً درباره خانواده‌های طبقه متوسط بود. به‌عنوان مثال می‌توان از «او برای پیروز شدن کرنش می‌کند» و «ایالات هم پیمان» نام برد. هر دو نمایشنامه که توسط گلد اسمیت (Gold Smith) نوشته شده‌اند دارای پایان خوش هستند. در

بیشتر موارد نمایش با مراسم ازدواج دو قهرمان فیلم و حتی مستخدمین خاتمه می‌یافت. این ماجراها مورد استقبال طبقه متوسط جامعه قرار می‌گرفت. آن روزها تماشاگران به آرامی و مؤدبی امروز نبودند. در بسیاری از تالارها در جلوی صندلی‌ها، چوبی مخصوص پایکوبی وجود داشت. وقتی تماچیان از نمایشی خوششان می‌آمد بر آن چوب پای می‌کوبیدند و هنگامی که برنامه موردپسند آنها قرار نمی‌گرفت بروی صحنه تخم‌مرغ و میوه‌های گندیده پرتاب می‌کردند! بسیاری از هنرپیشه‌ها در دفتر خاطرات خود نوشته‌اند که چگونه برنامه‌ای به علت اینکه باب میل تماشاچی نبوده است، به ناچار متوقف می‌شده است. گاهی مردم هنرپیشه بخصوصی را دوست نداشتند و تقاضای تعویض او را می‌کردند! بعضی وقتها هم عده‌ای یک بازیگر و گروهی بازیگری دیگر را تشویق می‌کردند. در این موارد بین دو گروه جنگ و جدال در گرفته نمایش به فراموشی سپرده می‌شد!

وقتی کاونت گاردن (Covent Garden) در لندن نوسازی شد، در سال ۱۸۰۹ صاحبان تئاتر بهای بلیط را افزایش دادند. در اعتراض به این امر تماشاگران به مدت ۶۷ شب جلوی اجرای برنامه را گرفتند و خواهان بازگشت به قیمت‌های سابق بودند.

شهرهای کوچک از آنجا که نمی‌توانستند حقوق اعضای یک گروه بازیگر را برای تمام سال تقبل کنند، چند تا از آنها مشترکاً از اجراهای یک گروه بهره می‌بردند. هنرپیشه‌ها چند هفته‌ای در مکانی می‌ماندند و چندین برنامه اجرا می‌کردند و سپس به شهر بعدی می‌رفتند. این شهرها اغلب نزدیک هم بودند ولی معذالک هنرپیشه‌ها تحت شرایط نامساعدی زندگی و سفر می‌کردند. بدلائل اقتصادی، معمولاً هنرپیشه‌های یک گروه نمایشی اعضای یک فامیل بودند. بچه‌ها هم بمحض اینکه می‌توانستند راه بروند روی صحنه ظاهر می‌شدند!

اغلب تئاترهای قرن هجدهم تغییر یافته یا از بین رفته‌اند ولی در شهر ریچموند، یورکشایر، (Richmond, Yorkshire) تئاتری پابرجاست که هنوز مثل سال ۱۷۸۸ باقی مانده است. چند هفته‌ای از سال مورد استفاده قرار می‌گیرند و همه چیز را از قبیل صحنه بزرگ گروهی از تماشاگران و امکانات صوتی (اکوستیک) کامل برای بازیگران مهیا می‌سازد.

## تئاتر؛ به‌عنوان هنر *Theatres and Art*

در قرن نوزدهم بسیاری از مردم به تاریخ و سفر علاقمند بودند. خط آهن که در دهه ۱۸۵۰ سراسر اروپا را به هم مرتبط می‌کرد، این امکان را به مردم می‌داد که ارزان و سریع به کشورهای مختلف اروپا سفر نمایند. در نتیجه آنها قادر شدند بناهای مشهور و مناظری بسیار زیبا را ببینند که در گذشته فقط در کتابها راجع به آنها خوانده بودند. نشریه‌ها و مجلات پر از مقالاتی در توضیح نحوه زندگی در کشورهای مختلف بودند. عشق به تاریخ و اماکنی که حالات رمانتیک را در انسان زنده می‌کند، در تئاتر آن زمان متبلور گشت. نمایشنامه‌های شکسپیر به این دلیل محبوبیت فراوانی داشتند که رویدادهای آنها در زمان‌ها و نقاط دور افتاده اتفاق می‌افتاد و لذا مناظر نقاشی شهره بسیاری در صحنه بکار گرفته می‌شد.

مثلاً نمایشنامه‌هایی که درباره پادشاهان انگلستان از قبیل ریچارد سوم و هانری پنجم نوشته می‌شد، لباس‌ها و مناظر باشکوه و درخور توجهی می‌طلبید. طراحان نیز از ساختمان‌ها و تابلوهای واقعی قرون

وسطایی نسخه برداری می کردند. آنها مجبور بودند برای آنکه بدانند مثلاً کفش ها، صندلی ها یا بشقاب های متعلق به یک دوره خاص چه شکلی داشته است، پژوهش های بسیار به عمل آورند، تا آنها را متناسب با نمایشنامه ها بکار گیرند.

هر پرده نمایش صحنه پردازی ها و مناظر خاص خود را نیاز داشت. مناظر صحنه بروی پارچه و با مهارت کم نظیری نقاشی می شد. معمولاً چند تن از نقاشان حرفه ای مناظر متعدد مربوط به یک نمایش را می کشیدند. طوری که هر یک از آنها دو یا سه منظره از صحنه نمایش را نقاشی می کرد.

بوستر تبلیغی نمایش ها نام نقاشان و چند صحنه از نمایش را خاطر نشان می ساخت. یک مدیر تئاتر بنام چارلز کین (Charles Kean) برای تبلیغ نمایش «رویای یک نیمه شب تابستان» در آگهی ذکر کرد که تمام مبلمان و تجهیزات او برای این نمایش از روی نمونه های بدست آمده در حفاری هرکولانیوم بازسازی شده اند!

طراحی صحنه ها غالباً توسط مشهورترین هنرمندان آن زمان صورت می گرفت. تماشاگران به هنگام تماشای نمایشی چون تاجر ونیزی، انتظار دیدن تصاویری زیبا و واقعی از پل ریالتو و میدان سنت مارک را داشتند. طراحان صحنه در اینگونه موارد برای تطابق دقیق طراح هایشان با واقعیت به محل مورد نظر می رفتند. البته این فقط در صورتی بود که نمایش از اهمیتی بسیار برخوردار باشد. در این حال مناظر صحنه ها آنقدر پیچیده می شد که می بایست در پشت پرده تغییر می یافت. بدین معنا که در پایان هر پرده برنامه متوقف می شد و عوامل صحنه، مناظر را تعویض می کردند. هنگامی که پرده دوباره بالا می رفت مردم از این تغییرات به هیجان آمده، دست می زدند. آنها نه برای بازیگران و نمایشنامه که بخاطر قدردانی از طراح چنان مناظر زیبایی اینگونه ابراز احساسات می کردند.

تمام این توقف ها سبب می شد که اجرای نمایشنامه هایی مثل کارهای شکسپیر که پرده های زیادی داشتند، وقت زیادی را طلب کنند. به همین دلیل چند پرده از نمایشنامه را از اجرا حذف می کردند. مهمترین عناصر تئاتر را آن زمان مناظر صحنه ها نطق های باشکوه بازیگران مشهور تشکیل می دادند.

اختراع چراغ های گازی امکانات نوری جدیدی برای صحنه به ارمغان آورد. مثلاً می شد بخوبی طلوع مهتاب و درخشش آن را نمایش داد. به علاوه شخصیت های نمایش با تمهیداتی می توانستند یکباره بر صحنه ظاهر شده یا ناپدید شوند، دیوارها محو شوند و... خلاصه انجام تمام این کارها بوسیله نورپردازی های استادانه میسر بود. البته واضح است که اینگونه صحنه سازی ها و نورآرایی صحنه هزینه های بسیار بالایی را طلب می کرد. به همین دلیل فروش بلیط های بیشتر برای تداوم اجرای نمایش حیاتی بود. تنها فکری که به نظر مدیران تئاترها رسید این بود که صحنه نمایش را کوچکتر و جایگاه تماشاچیان را گسترده کنند.

همین باعث شد که هنرپیشگان دیگر نتوانند همچون گذشته در جلو طاق پیش صحنه هنر نمایی کنند. آنها بیشتر در آغوش مناظر صحنه حضور می یافتند. سالن تئاتر هایی که در نیمه دوم قرن نوزدهم ساخته شدند بسیار بزرگ بود. حتی امروزه می شود. به طوری که انتهای تالارهای آنها تا نزدیک سقف هم می رسد و اگر در صفوف عقب نشسته باشید، از آنجا بازیگران خیلی کوچک دیده می شوند. تنها کسانی که بلیط های ممتاز را خریده اند می توانند بخوبی نمایش را تماشا کنند. تماشای صحنه آرایی زیبا واقعاً لذت بخش است، به



شرطی که بهای آن را تمام و کمال پرداخته باشید!

## تئاتر برای سرگرمی! Theatre is Fun

در قرن نوزدهم دو نوعی تئاتر و دو نوع تماشاگر وجود داشت. مردم طبقه متوسط به تماشای نمایش هایی می رفتند که در آنها بازیگران مشهوری مانند سر هنری ابرونینگ (Sir Henry Irving) و دیگران بازی می کردند. آنها را به گریه وامی داشت ولی با پایان خوش همراه بود.

بعضی نمایشنامه ها درباره مردان مشهور و مهم بود (اُسکار وایلد) و در برخی دیگر زندگی واقعی مردم به تصویر کشیده می شد. در این دوران تماشاگران با وقار و سکوت کامل و با دقت رویدادهای نمایش را دنبال می کردند.

دومین نوع تئاتر، بسیار پر سر و صدا بود. شهرهای صنعتی گسترش یافته، مردم در شرایط ناگواری می زیسته؛ برای ساعتی طولانی و طاقت فرسا در کارگاه ها و کارخانه ها مشغول کار بودند. آنها درآمد قابل توجهی نداشتند. با این وجود حاضر بودند بخش عمده آن را برای فراموش کردن واقعیت های تلخ زندگی روزمره خویش خرج کنند. نوشابه های الکلی ارزان بود و مردان و زنان اوقات بیکاری خود را در میخانه ها سپری می کردند. بنابراین صاحبان میخانه ها برای گرمی بازار کارشان آوازخوانی، رقص و اجرای نمایش های کوتاه کنندی را نیز تدارک می دیدند. از همان زمان نوع جدیدی از تئاتر بنیان نهاده شد و به تدریج موزیک هال یا تالار موسیقی نام گرفت.

ساخت این تالارهای موسیقی بزودی در بخش های کارگری شهرهای بزرگ دامنه گرفت. این سالن ها از جهانی به تئاتری در مقیاس کوچک شباهت داشتند با این تفاوت که همواره غرقه ای برای فروش آبجو، ساندویچ و پیراشکی و... در گوشه ای از آن دایر بود.

گارسن ها از لابلاهای تماشاگران عبور می کردند و برای مشتری ها خوراکی و نوشیدنی می بردند. خوانندگان تالارهای موسیقی بخاطر آوازهایی که راجع به زندگی قشر کارگران می خواندند بزودی شهرت فراوانی پیدا کردند و محبوبیت زیادی در میان آنها یافتند. مشتری ها همراه با خواننده های مورد علاقه شان شعر را زمزمه

در اواخر دهه ۱۸۹۰ بیشتر مردم خواهان آن بودند که بازتابی از زندگی واقعی خود را بر صحنه ببینند. نمایش دیگری از اسکار وایلد (*Oscar Wilde*) برنارد شو (*Bernard Shaw*) از اطاق‌هایی با دیوار و مبلمانی بسیار شبیه به خانه‌های واقعی در طراحی صحنه‌ها سود جست و هنرپیشه‌ها در این فضا بازی می‌کردند. تصاویر پشت پرده دارای یک قاب بود و طاق پیش صحنه به رنگ طلایی درآمده و مثل قاب دور یک تابلوی نقاشی جلوه می‌نموده. درست مثل این بود که دیوار چهارم اطاق را برداشته باشند و تماشاچیان از این طریق زندگی شخصیت‌های نمایش رانظاره می‌کردند.

وقتی یکی از بازیگران کلید برق دم در را می‌زد، چراغ اطاق روشن می‌شد. بر روی زمین فرش پهن کرده، به پنجره‌ها پرده‌ای می‌آویختند و خلاصه همه چیز بایستی واقعی جلوه داده می‌شد. بعضی از مردم بر این باور بودند که همه این تلاش‌ها بیهوده است. آنها معتقد بودند که تئاتر اساساً واقع‌بینانه نیست و زندگی روی صحنه کاملاً تصنعی است. آنها می‌گفتند هیچ آدم عاقلی در حضور صدها نفری که همه به حرف‌های او گوش می‌دهند به یک دختر پیشنهاد ازدواج نمی‌دهد! گذشته از آن اینهمه آدم که در سالن حضور دارند اگر شاهد ارتکاب جنایتی باشند حتماً جلوی وقوع آن را خواهند گرفت. تماشاگر بخوبی می‌داند که بازیگران فقط تظاهر به انجام جنایت می‌کنند. به همین دلیل است که وقتی اتللو، دزد مونا را به قتل می‌رساند، هیچکس برای جلوگیری از قتل او روی صحنه نمی‌رود. یکی از اولین معتقدان به این طرز فکر در انگلستان گوردون کریگ (*Gordon Craig*)، پسران تری (*Ellen Terry*) معروفترین بازیگر اواخر قرن نوزدهم بود. او مدتی با گروه سر هنری ایروینیک (*Sir Henry Irving*) در تئاتر فعالیت کرد. او معتقد بود که بکارگیری نقاشی‌های واقع‌گرا در صحنه‌پردازی نمایش‌ها بهترین شیوه انجام کار نیست. او اعتقاد داشت که یک کارگردان طراح برای خلق یک فضای واقع‌گرا باید از نور، صدا و موسیقی استفاده بهینه به عمل آورد، نه اینکه فقط به نمایش یک تصویر زیبا بسنده کند. کریگ در کادر تهیه نمایش‌های متعددی در لندن طراحی صحنه را به عهده گرفت. ولی جای او در تئاترهای تجاری نبود. لباسها و صحنه‌هایی که وی برای هملت طراحی نمود، احتمالاً مهمترین کار او به شمار می‌آید. این نمایش بکارگردانی استانیسلاوسکی (*Stanislavski*) در سال ۱۹۱۲ در تئاتر مسکو بروی صحنه رفت.

همینطور که گفته شد، کریگ چندان علاقه‌ای به تئاتر تجاری لندن نشان نمی‌داد. او کتاب‌های متعددی نوشت که عقایدش را درباره تئاتر متبلور می‌سازد. یکی از این کتاب‌ها «هنر تئاتر» نام دارد. او در این کتاب تئاتر شرقی را بخوبی توصیف می‌کند. در تئاتر شرقی پارچه آبی رنگ نشانه رودخانه و گردش بازیگران سه بار بدور صحنه نمایانگر این بود که آنها مشغول سفر هستند. او همچنین در مورد تئاتر ایتالیا خاطر نشان ساخت که بازیگران از هرگونه صحنه پردازی بی‌بهره بودند و بنابر این بایستی با سودجویی کامل از صدا و حرکت اندام خود تمام مطلب را بیان می‌کردند. در سال ۱۹۱۴ در شهر فلورانس، کریگ آموزشی برای کارگردان‌ها و طراحان صحنه تئاتر دایر کرد ولی با آغاز جنگ جهانی اول، پس از چند ماهی آنجا را تعطیل کرد.

می‌کردند. آوازه‌خوان مشهوری مثل مری لوید (*Marie Loyd*) در یک شب در چندین تالار موسیقی برنامه داشت. در این تالارها یک مجری وجود داشت که برنامه‌ها و خوانندگان را به حضار معرفی می‌کرد و در مواقع لزوم تماشاچیان را دعوت به سکوت می‌نمود. کم‌دین‌ها مستقیماً با تماشاگران حاضر گفتگو می‌کردند و لطفه تعریف می‌کردند. مثلاً یکی از شوخی‌ها این بود. نفر اول: هی! آن خانمی که دیشب همراه تو دیدم کی بود؟ نفر دوم: آنکه دیدی خانم نبود، زخم بود!

از جمله کسانی که علاقه وافری نسبت به رفتن به تالارهای موسیقی و نمایش برنامه‌ها داشت چارلز دیکتور بود. او در جوانی به اینگونه اماکن می‌رفت و در مورد زندگی مردم مشاهدات خود را به رشته تحریر در می‌آورد.

بجز تالارهای موسیقی تئاترهای کوچکی نیز وجود داشت که نمایش‌های آن مورد علاقه توده مردم بود. در نمایش‌های فوق‌الذکر آدم‌های خوب همیشه فقیر و شخصیت‌های منفی همواره ثروتمند نشان داده می‌شدند. زندگی مردمی به تصویر در می‌آمد که قادر به پرداخت بهای اجاره خانه خود نبودند و به همین خاطر محل زندگی خود را ترک می‌کردند.

در نمایشنامه ماریا مارتن (*Maria Marten*) با «جنایت در کلیه سرخ» قهرمان داستان یک دختر دهاتی فقیر است که عاشق یک مالک ثروتمند شده است. آن مرد به ماریا قول ازدواج می‌دهد اما بزودی از او خسته می‌شود. به هنگام بیماری فرزندشان، مقداری زهر خریده به ماریا می‌دهد و می‌گوید که این داروی شفا بخش کودک است. کودک البته جان می‌سپارد. مرد، ماریا را نیز بعداً به قتل می‌رساند. روح ماریا پس از مرگ به سراغ مرد می‌آید و به وی یاد آور می‌شود که او زمانی عاشق ماریا بوده است. مرد سرانجام به دامان ندامت فرو می‌گفتند و خود را می‌کشد.

هر وقت شخصیت منفی نمایش روی صحنه ظاهر می‌شد، تماشاچیان او را آنقدر هو می‌کردند که دست آخر مجبور به خروج از صحنه می‌شد. آنها هنگامی که مرد، زهر را به عنوان دارو به ماریا می‌داد فریادکنان به ماریا می‌گفتند که مرد یک فریبکار است و آنچه به او می‌دهد زهر کشنده است، با این وجود ماریا حرف آنها را جدی تلقی نمی‌کرد. به هنگام مرگ ماریا تماشاگران با صدای بلند می‌گریستند. آنها برای ساعاتی زندگی خود را فراموش می‌کردند. تئاتر برای توده مردم دو چیز بود: یک جور سرگرمی و ابزار برای فرار آنها از واقعیت‌های تلخ زندگی خویش.



«گوردون کریگ» عمری طولانی داشت و تا سال ۱۹۶۶ زندگی کرد. او در سال‌های پایانی زندگی‌اش در فرانسه سکونت داشت و بسیاری از دست‌اندرکاران تئاتر جهت مشاوره و آگاهی از نظریات وی با او به گفتگو می‌نشتند. در نتیجه او قادر بود بر تئاتر مدرن نفوذ و تأثیر بسزایی داشته باشد. بخصوص ایده‌هایش دربارهٔ صحنه‌پردازی و نورآرایی صحنه به تدریج عملی شد.

جالب آنکه در سایر کشورها نیز همزمان با او به طرح نظرات مشابهی پرداختند و با اندیشه‌های کریگ کاملاً موافق بودند. در آلمان یک طراح سویی به نام آدولف آپیا (Adolph Appia) برای نورپردازی اپرای واگنر را عهده‌دار شد و برای صحنه‌آرایی آن مناظری تهیه دید که شباه زیادی با کارهای کریگ داشت.

در تابلوهای پیکاسو و سایر کویست‌ها هم از شکل‌های انتزاعی و مبهم و رنگ و نور و... برای ابراز یک ایدهٔ معین استفاده شده است.

اما نویسنده‌ای که با صراحت اعلام کرد که تئاتر، زندگی واقعی نیست، یک آلمانی به نام برتولد برشت بود. او در دههٔ ۱۹۳۰ در آلمان کار می‌کرد و به هنگام جنگ به آمریکا عزیمت کرد. آنگاه به برلین شرقی بازگشت و بار دیگر مدیریت گروه هنری خود را عهده‌دار شد.

برشت تأکید داشت که تماشاگران همیشه متوجه این نکته باشند که آنها در سالن تئاتر نشسته‌اند و آنچه می‌بینند اصلاً واقعیت ندارد. او در لابلای اجرای نمایش از نمایش فیلم و اسلاید نیز سود می‌جست تا به این وسیله داستان نمایشنامه را آنگونه که خود می‌خواست پیش ببرد و در ضمن مصداقی بر آنچه شخصیت‌های نمایش می‌گفتند ارائه دهد. او نیز همانند شکسپیر، بازیگران را در موقعیت گفتگوی مستقیم با تماشاگران قرار می‌داد. ایده‌ها و روش‌های برشت بر نمایش‌هایی که شکسپیر در انگلستان کارگردانی می‌شد، تأثیر قابل توجهی بر جای گذاشت. زمانی که جان باری (John Bury) لباس‌ها و صحنه‌های نمایشنامه‌های شکسپیر را دربارهٔ پادشاهان انگلستان طراحی می‌کرد، کاملاً تحت تأثیر افکار برشت بود و اینکه چه تفاوتی بین طراحی‌های او با طراحی‌های دورهٔ ویکتوریا وجود دارد!

کارگردان‌هایی مثل جون لیتوود (Joan Littlewood) نیز تحت تأثیر اندیشه‌های برشت قرار داشتند. این خانم کارگردان نیز از شیوهٔ گفتگوی مستقیم با تماشاچی بهره‌گرفت. در نمایشی به نام «به به» چه جنگ قشنگی! وی با استفاده از آواز، نمایش صحنه‌هایی از فیلم، پخش قطعاتی از سخنرانی‌های سیاسی و قرائت نامه‌های مردم در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸، ذهنیات خود را عیان می‌ساخت. وی معتقد بود که جنگ توسط سیاستمداران و صاحبان قدرت بوجود می‌آید و این مردم هستند که به خاطر عملی شدن نیات آن عدهٔ معدود جان می‌بازند و کشته می‌شوند.

## تئاتر و کودکان Theatre and Children

اغلب کودکان دورهٔ ملکه ویکتوریا یک اسباب‌بازی شبیه ماکت تئاتر داشتند که از چوب ساخته شده بود و مناظر آن بسیار شبیه مناظر تئاترهای بزرگ بود. به محض ظهور یک بازیگر معروف در یکی از نمایش‌ها می‌شد صفحات مخصوصی را که حاوی عکس‌های تمام شخصیت‌های نمایش بود خریداری کرد. هر صفحه یک پنی و در صورت رنگی بودن دو پنی قیمت داشت.

بیشتر بچه‌ها دوست داشتند شخصیت‌ها و صحنه‌های نمایش را خودشان نقاشی کنند و همه چیز را بریده، روی یک لایه مقوا می‌چسباندند. انگار بازیگران کاغذی توسط سیستم‌های بلندی از اطراف ماکت تئاتر به حرکت در می‌آمدند. خیلی از بچه‌ها وقت زیادی صرف نقاشی، بریدن هنرپیشه‌های کاغذی، تمرین نمایشنامه و تغییرات صحنه‌های نمایش می‌کردند و به این وسیله برای خانوادهٔ خود برنامهٔ تئاتری اجرا می‌کردند. بعضی اوقات یک برادر بزرگتر با نصب چراغ‌های الکتریکی روی صحنه، باعث می‌شد تا اجرای نمایش‌هایی مثل سیندرلا و هانری پنجم با هیجان بسیار همراه شود.

بچه‌های دورهٔ ملکه ویکتوریا درست بعد از کریسمس به تئاتر می‌رفتند. آنها به تماشای پانتومیم‌هایی می‌نشستند که معمولاً بازگو کنندهٔ قصه شناخته شده‌ای مثل سیندرلا و یا زیبای خفته بود. این نمایش‌ها شامل پرده‌های نقاشی شدهٔ قشنگی بود، و همچنین در این نمایش ملکه‌ای زیبارو باله می‌رقصید و دو کم‌دین که داستان‌های خنده‌دار تعریف می‌کردند. حتی بعضی اوقات تماشاچیان هم موفق می‌شدند که بروی صحنه بروند. عجیب‌ترین نکته دربارهٔ یک پانتومیم این بود که قهرمان داستان همواره یک دختر بود و نقش مادر وی همیشه توسط یک مرد ایفا می‌شد. این نوع تئاتر برای بچه‌ها هیجان‌انگیز و بسیار جذاب بود و ضمناً تنها سهم بچه‌های طبقهٔ متوسط اجتماع از هدایا، میهمانی‌ها و غذاهای دسته جمعی خانوادگی در ایام کریسمس محسوب می‌شد.

در اوایل دههٔ ۱۹۵۰ مردم به این فکر افتادند که همهٔ بچه‌ها نباید بتوانند به تماشای تئاتر بروند. آنها بر این شدند که برای بچه‌ها تئاتری ویژه با نمایشنامه‌هایی مخصوص گروه سنی آنها به وجود آورند. بنابراین پس گروه‌های تئاتری کوچک به اجرای نمایش‌هایی در مدارس پرداختند.

برخی دیگر بر این باور بودند که بچه‌ها باید خود نیز در اجرای نمایش‌ها نقش داشته باشند و به تماشای آن اکتفا نکنند. البته این ایدهٔ چندان نوینی نبود. زیرا نمایشنامه‌های شکسپیر، صدها سال بود که در مدارس توسط دانش‌آموزان به اجرا در می‌آمد. ولی نمایش اینگونه برنامه‌ها جزو روند عادی مدارس نبود و فقط به هنگام برگزاری جلسات رسمی یا مراسم ویژه‌ای که والدین و شخصیت‌های برجستهٔ اجتماعی به مدارس می‌آمدند اجرا می‌شد.

در دو دههٔ ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به تدریج دروس هنرهای نمایشی و شاخه‌های مربوط به آن در عمدهٔ مدارس تدریس می‌شد. استودیو‌هایی نیز به همین هدف در آنها ایجاد شد، تا آموزش، جنبهٔ کارگاهی پیدا کند.



نمایش در پشت طاق پیش صحنه اجرا می‌گردد. تماشاگران توسط این طاق از بازیگران جدا می‌شوند. به علت پوشیدگی اطراف و بالای صحنه از معرض دید تماشاگران، می‌توان از مناظر زیبا و رئالیستی بهره گرفت.

ب) صحنه باز (Openstage)

در اینجا طاقی وجود ندارد کماکان در پیش روی تماشاگران قرار می‌گیرند. به عنوان مثال می‌توان از تئاتر پری دریایی (Mermid theatre) در لندن نام برد.

ج) صحنه میدانی گودا (Arena Or Thruststage)

صحنه فقط بیک دیوار تئاتر متصل است و تماشاگران در سه طرف آن قرار می‌گیرند. برخی اوقات هنرپیشه‌ها از فضای مابین تماشاچیان برای ورود به صحنه استفاده می‌نمایند. صحنه تئاتر چیچستر (Chichester) در جنوب انگلستان از این نوع است.

د) صحنه مدور (Theatre in Theround)

تماشاگران در چهار طرف بازیگران قرار دارند. تنها دکور یا منظره قابل استفاده یک دست مبلمان جمع و جور می‌باشد. صحنه تئاتر ویکتوریا در شمال انگلستان از این نوع است. بسیاری از صحنه‌های تئاتر قابل تغییر به هر چهار نوع فوق است. مثلاً نمایشی از برشت می‌تواند بر روی صحنه باز به اجرا درآید، نمایشی از ایسن بر روی طاق پیش صحنه و برنامه‌ای از شکسپیر بر صحنه میدانی و آثاری از بکت بر صحنه مدور قابل اجراست. تئاتر، همه جا هست!

نکته جالب دیگر در مورد این تماشاخانه‌ها آن است که حالا دیگر نه تنها چند ساعت در شب، بلکه تا آنجا که امکان دارد، در ساعات روز نیز غالباً باز بوده، فعالیت می‌نمایند. آنها دارای قهوه‌خانه، فیلم و کنسرت‌های جاز به هنگام نهار می‌باشند. از آنها همچنین به عنوان نمایشگاه تابلوهای نقاشی، محل جلسات سخنرانی و بحث و تبادل نظر مردم استفاده می‌شود.

در روزهای شنبه بچه‌های مدرسه برای تماشای تمرینات به تئاتر رفته با هنرپیشه‌ها ملاقات می‌نمایند. بعضی اوقات نیز آنها در تمرینات نمایش شرکت می‌کنند. معمولاً گروهی از بازیگران وجود دارد که نمایش‌هایی را در مدارس و کارخانجات اجرا می‌کند. بعد از پایان برنامه تماشاگران با بازیگران و کارگردان گفتگو می‌پردازند. برخی اوقات برای ساختن برنامه‌ها از نامه‌های واقعی که در آن از خانواده و عشق سخن به میان آمده، استفاده می‌شود. غالباً نمایشگاه‌هایی از آثار نقاشی و عکاسی برگزار می‌شود که در آنها روش‌های دیگری برای بیان مطالب مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. امروز، تماشاخانه دیگر مکان سحرآمیزی نیست که فقط در مواقع بخصوصی به آنجا بروند. حالا تئاتر درست مثل سوپر مارکت یا کتابخانه عمومی، جزئی از زندگی روزمره مردم شده است. دیوار تئاترهای قدیمی پنجره نداشت و فقط اگر بلیط خریده بودید، از شما استقبال می‌شد. اما تماشاخانه مدرن امروزی پنجره‌های بزرگ شیشه‌ای دارد که از این طریق شما قادر به دیدن وقایع درون آن هستید. بدیهی است که همین امر شما را تشویق می‌کند که به داخل بروید و به جمع حاضر در آن ملحق شوید!

هنرهای نمایشی نسبت به تئاتر، مفهوم عام‌تری دارد. هر چند شرکت در نمایش‌ها به نوجوان‌ها و کودکان کمک می‌کند تا خود و جامعه را بهتر ارزیابی کنند و بشناسند، نیازی نیست که آنها هنرپیشه‌های حرفه‌ای باشند و اساساً آموزش آنها با این هدف صورت نمی‌گیرد. همین کفایت که بچه‌ها قادر به تجسم از دست دادن کسار خود، دیدن یک سانحه دلخراش رانندگی و یا یک مسافرت لذتبخش باشند تا بتوانند خود را برای حضور در دنیای واقعی اطرافشان آماده کنند. کلاس‌های یک مدرسه در شهر بریستول در مورد جنگ داخلی انگلستان در درس‌های خود از تاریخ، زبان انگلیسی و نمایش سخن می‌راند. آنها صحنه‌ای را که در آن چارلز اول کوشید پنج عضو مجلس را در ساختمان پارلمان دستگیر نماید، به اجرا در آورده، هر یک پیش خود مجسم کردند که اگر آنها در موقعیت فوق‌الذکر قرار می‌گرفتند چه می‌گفتند و چگونه رفتار می‌کردند.

آنها در مورد مذکور عقیده متفاوتی داشتند. عده‌ای به چگونگی وضعیت زندگی مردم در زمان جنگ داخلی و برخی دیگر به رفتار و واکنش خانواده‌ها برای پناه دادن یک سرباز فراری در منزل خود توجه نشان دادند. در انتهای دوره تحصیلی بچه‌ها در مورد جنگ داخلی انگلستان مطالبی خیلی بیشتر از آنچه در کتاب‌ها برایشان در نظر گرفته شده بود، فرا گرفته بودند. قدر مسلم چنانچه آموزگاران به شیوه معمول، تاریخ را به آنها می‌آموختند دانش آموزان تا این اندازه در مورد مسائل گوناگون مرتبط با جنگ و بلاها مصیبت‌هایی که برای مردم عادی و خانواده‌ها به همراه می‌آورد، تعمق نمی‌کردند.

## Theatres Today

## تئاتر امروز

از سال‌های ۱۹۶۰ به این طرف، تئاترهای زیادی در بریتانیا ساخته شده است. تقریباً تمام آنها در خارج از لندن است. اغلب آنها مورد استفاده دائم و گروه‌های هنری می‌باشد و ادارات و شورای هنرهای ملی به آن کمک می‌کنند. این تئاترها نمایشنامه‌های جدید و قدیمی را اجرا می‌نمایند که هر یک معمولاً بمدت سه یا چهار هفته بر روی صحنه باقی می‌ماند.

بازیگران دو نکته قابل توجه در مورد این تئاترها قابل ذکر است. یکی آن است که آنها دارای انواع مختلف صحنه‌ها می‌باشند. برخی طاق پیش صحنه سستی دارند و بعضی دارای صحنه‌ای است که تماشاگران در سه طرف آن می‌نشینند.

بعضی از صحنه‌های نمایش در وسط تماشاگران قرار گرفته‌اند. صحنه پاره‌ای از تئاترها هم طوری است که می‌شود ظرف چند ساعت آنها را بهر شکلی در آورد. صاحب‌نظران نمی‌توانند بر سر این مسئله که کدامین شکل و اندازه بهتر است، با یکدیگر به توافق برسند. تالار تئاتر ملی انگلستان در واقع سه قسمت است: یک استودیو کوچک برای کارهای تجربی، یک طاق پیش صحنه برای نمایش‌های واقع‌گرایانه و یک تالار بزرگ با صحنه‌ای عظیم برای نمایشنامه‌های دوره الیزابت.

در تئاتر مثل گذشته دیگر شکل با شیوه خاصی وجود ندارد ولی هر یک از اشکال گوناگون آن دارای دستداران و مخالفینی است. برخی از مردم بر این باورند که تئاتر ایده‌آل باید در یک طاق ساده و بدون آرایش به اجرا درآید.

ساختمان تئاتر مدرن چهار نوع دارد:

الف) طاق پیش صحنه (Proscenium arch stage)